

سایه نرگس

سایه نرگست به چشم بصیرت توتیا
نوررنگین عارضت خاک سازد کیمیا
عذرو تمکین و صبرزیور عشق و بندگیست
خاک سیه را می نه سزد کبر و کبریا
اسیر خلوت جان بودم در کنج قفس
بال پرواز یافتم از اشارت ها و ایما
در لباس خواب دیدمت در پشت پنجره
تشنه یک نگاهت بودم با صد التجا
بنده خلوت رازم از شهکاریهای موب
شام هجران دادی (اس، ام، اس) و گفתי بیا
قله توفیق علوم، کوه دارد و کتل
عرصه جهد تام است از فیلو تا سوفیا
پیرگشتم در زحمت و جورگردون کم نشد
دانه گندم مقابل به سنگ آسیا
کابوس خواب طاری شد در شب ظلمت فزون
گه برگرداب پیچم گه افتم از بام دنیا
فروغ، مهر مهد سرد شد از دستبرد خاینان
بر آشیان آتش افتاد، از حرص مافیا
م . ش . فروغ